

فرق میان احمدی و

غیر احمدی چیست

حضرت میرزا غلام احمد قادیانی  
مسیح موعود و امام مهدی علیه الصَّلوةُ وَالسَّلَام

سازمان انتشارات بین المللی اسلام

فرق میان احمدی و غیر احمدی چیست

Persian Translation of

*Aḥmadī Aur Ghair Aḥmadī Mein Kiya Faraq Hai?* (Urdu)

By: Hazrat Mirza Ghulam Ahmad (*on whom be peace*)

The Promised Messiah and Mahdi

Present Persian Translation: UK, 2016

© Islam International Publications Ltd.

**Published by:**

Islam International Publications Ltd.

'Islamabad' Sheephatch Lane,

Tilford, Surrey, GU10 2AQ

United Kingdom

**Printed in UK at:**

Raqeem Press

'Islamabad' Tilford, Surrey, GU10 2AQ

United Kingdom

For further information, please visit:

[www.alislam.org](http://www.alislam.org)

ISBN: 978-1-84880-155-4

## فهرست مطالب

iii	معرفی کوتاه مؤلف
v	تشکر و قدردانی
vi	بعثت مسیح موعود <small>عليه السلام</small> وهدف از تاسیس این جماعت
۱	فرق میان احمدی و غیر احمدی چیست



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## معرفی کوتاه مؤلف

حضرت میرزا غلام احمد قادیانی امام مهدی و مسیح موعود علیه السلام در ۲۳ بهمن سال ۱۲۱۳ هجری شمسی برابر با ۱۲ فوریه ۱۸۳۵ در روستایی به نام قادیان، استان پنجاب در کشور هند به دنیا آمدند. ایشان از کودکی، به عبادت و ذکر الهی علاقه خاصی داشتند و بیشتر اوقات خود را صرف تلاوت قرآن کریم و مطالعه آثار مذاهب دیگر می‌کردند. هنگامی که به سن بلوغ رسیدند، می‌دیدند که اسلام از هر سو مورد حمله قرار گرفته و بخت و اقبال مسلمانان در حال زوال است، ایشان مسؤلیت دفاع از اسلام و آشکار ساختن زیبایی دین متین اسلام را به عهده گرفتند. در سخنرانی‌ها و مباحثات خویش، با براهین قاطع و ساطع به اثبات رساندند که اسلام، تنها دینی است که انسان را به خداوند متعال پیوند می‌دهد. حضرت میرزا غلام احمد قادیانی علیه السلام ادعا فرمودند که حضرت عیسی علیه السلام به نص قرآن کریم وفات یافته است و خود همان مسیح موعود و امام مهدی هستند که مسیحیان و مسلمانان منتظر او هستند. ایشان همچنین اعلام فرمودند که تمام پیشگویی‌هایی که در کتاب‌های مقدس مذاهب عالم راجع به ظهور امام مهدی ثبت است، در وجودشان محقق شده است. در سال ۱۸۸۹م ایشان جماعتی به نام جماعت احمدیه

را تاسیس کردند. حضرت میرزا غلام احمد علیه السلام به وضوح بیان فرمودند که طبق پیشگویی های سرور کائنات و خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله، پیامشان با صلح و آشتی گسترش خواهد یافت و اعلام فرمودند که در این زمان، جهاد شمشیر نامشروع است. در واکنش به پیام محبتشان، از جانب همه ادیان و فرق، پرخاشگری ها و خشونت هایی بلند شد و این رویه تعصب و پرخاشگری هنوز هم ادامه دارد. در سال ۱۹۰۸م، حدود یک میلیون پیرو را سوگوار گذاشتند. از آن زمان تاکنون مأموریتشان توسط جانشینانشان انجام می گیرد. امروز جماعت احمدیه در دویست و هفت کشور به رهبری سیدنا حضرت میرزا مسرور احمد پنجمین خلیفه امام مهدی و مسیح موعود علیه السلام مستقر است.

## تشکر و قدردانی

اینجانب از آقای کاشف علی که توفیق ترجمه این کتاب را یافتند تشکر می‌کنم و همچنین از آقای عبدالرحمان الخمیسی و آقای خالد اسد ورک سپاسگزاری می‌نمایم که در ویرایش این کتاب نقش خیلی مهمی را ایفا نمودند. آقای سید تنویر مجتبیٰ نیز شایان تشکر ویژه ای هستند که این کتاب را به نحو احسن برای چاپ آماده کردند. جزاهم الله احسن الجزا

خاکسار

جمیل الرحمان رفیق

وکیل التصنیف

تحریک جدید ربوه

۱ نوامبر ۲۰۱۶ م

## بعثت مسیح موعود علیه السلام

### وهدف از تاسیس این جماعت

حضرت حجت الله مسیح موعود علیه الصلوٰة و السلام در مسجد اقصی در ۲۷ دسامبر ۱۹۰۵ء بعد از نماز ظهر و عصر سخنرانی ایراد فرمودند.

صبح ۲۶ دسامبر ۱۹۰۵ء دوستان در تالار بزرگ مهمان خانۀ جدید، برای حضور در یک کنفرانس بزرگ جهت چاره اندیشی راجع به بهسازی مدرسه تعلیم الاسلام جمع شدند. در آن بسیاری از برادران در مورد موضوع های مختلفی سخنرانی کردند. در ضمن این سخنرانی ها، یکی از برادران در سخنرانی خود گفت: ”تا آنجا که من می دانم فرق میان جماعت حضرت اقدس علیه الصلوٰة و السلام و مسلمانان دیگر فقط در این است که آنان به صعود زنده ی مسیح ابن مریم به آسمان باور دارند و ما یقین به وفاتش داریم. بجز این هیچ امر تازه ای نیست که میان ما و آنان قابل نزاع باشد.“ چون با این مورد هدف تأسیس جماعت آشکار نمی شد بلکه جای اشتباه بود بنابراین لازم بود که حضرت مسیح موعود علیه السلام این امر را اصلاح کنند. چون آن وقت فرصت کافی نبود لذا ایشان در تاریخ ۲۷ دسامبر بعد از نماز ظهر و عصر



صلاح دیدند که در مورد هدف از بعثت خود سخنرانی ایراد  
بفرمایند. ایشان بیمار بودند اما باز هم از فضل و منت خدا این  
سخنرانی را ایراد فرمودند. (مدیر)



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ      نَحْمَدُهٗ وَنُصَلِّیْ عَلٰی رَسُوْلِهِ الْکَرِیْمِ

## [ خطاب ]

حضرت امام مهدی و مسیح موعود علیه السلام فرمودند:  
افسوس که اکنون حال خوشی ندارم و نمی توانم زیاد صحبت کنم اما به خاطر امر مهمی لازم می دانم که مقداری صحبت کنم.  
دیروز شنیدم که شخصی گفته بود بین ما و مسلمانان مخالفان جز عقیده ی وفات و حیات مسیح فرق دیگری وجود ندارد. ظاهراً مخالفان ما نیز بر حق اند یعنی آنها نماز و روزه و اعمال دیگری که متعلق به مسلمانان است، را به جای می آورند. فقط در مورد وفات حضرت عیسی علیه السلام اشتباهی راه یافته بود که جهت رفع آن خداوند متعال این جماعت را تاسیس نموده است.

به یاد داشته باشید که این حقیقت ندارد. درست است که این اشتباه در مسلمانان به شدت شیوع پیدا کرده، اما کسی که فکر می کند فرستاده شدنم به دنیا فقط به خاطر رفع این اشتباه است، و غیر از این هیچ اشتباه دیگری - که قابل اصلاح باشد- در مسلمانان وجود ندارد و مسلمانان بر راه راست استوار اند؛ این

خیال و واهمه است و درست نیست. من بر این باور هستم که مسئله وفات یا حیات مسیح آن چنان مسئله ای نیست که خداوند متعال به خاطر آن چنین جماعت بزرگی را تاسیس نماید و فرد خاصی را در شرایطی که تاریکی در دنیا گسترده و زمین مورد لعنت قرار گرفته باشد، بفرستد و به گونه ای ظاهر کند که عظمت آن عیان شود. این اشتباه وفات<sup>۱</sup> حضرت عیسی علیه السلام امروز ایجاد نشده بلکه بعد از وفات حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم - طولی نکشید- که در اسلام راه یافت درحالی که اولیای الهی و صلحا و اهل خدا می آمدند و مردم در این اشتباه باقی می ماندند. اگر خداوند متعال می خواست این اشتباه را برطرف کند، همان زمان برطرف می کرد، اما چنین نکرد و این اشتباه باقی ماند تا این که دوران ما سر رسید. اگر در این زمانه نیز، تنها همین یک اشتباه بود، در آنصورت خداوند متعال به سبب آن، جماعت «احمدیه» را تاسیس نمی کرد زیرا که وفات مسیح مسئله ای نبود که کسی قبول نکرده باشد، خداوند متعال قبلاً هم بر اغلب مردم خاص این مسئله را آشکار کرده بود بنابراین آنها معتقد به وفات مسیح بودند. این درست است که بر طرف کردن اشتباه در

---

۱ در اصل این کلمه "حیات" است که از سهو کتابت "وفات" نوشته شده (مرتب)

مورد وفات<sup>۲</sup> مسیح نیز از اهداف بزرگ این جماعت است اما خداوند متعال فقط به این خاطر مرا نفرستاد، بلکه امور بسیاری بود که اگر خداوند متعال با تاسیس این جماعت «احمدیه» کسی را برای اصلاح مامور نمی کرد، دنیا به باد می رفت و از نام و نشان اسلام چیزی نمی ماند! لذا این هدف را به عبارتی دیگر می توان این طور مطرح کرد که، علت بعثت مان چیست؟

وفات عیسی و حیات اسلام باهم رابطه ی تنگاتنگی دارند. در این زمانه برای حیات اسلام مسئله ی وفات عیسی لازم شده است. چون فتنه ای که از حیات مسیح سرچشمه گرفته خیلی قدرت پیدا کرده است. استدلال حیات عیسی توسط این سخن که: آیا خداوند متعال توانایی آن را ندارد که حضرت میسح را زنده به آسمان ببرد؟ دال بر عدم آشنائی با قدرت خداوند متعال می باشد. ما بیش از همه بر این ایمان و ایقان داریم که **أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ**<sup>۳</sup> یعنی به یقین خداوند متعال بر هر چیزی قادر است و ایمان ماست که او هرچه بخواهد می تواند انجام دهد. ولی خداوند متعال از اموری پاک و منزّه است که ضد صفاتش باشد و دشمن چیزهایی است که علیه دینش باشد. در اوایل، حیات مسیح فقط یک اشتباه بود ولی حالا به یک اژدهایی تبدیل شده که می

---

<sup>۲</sup> سهو کتابت است باید " اشتباه در مورد وفات مسیح " باشد- (مرتب)

<sup>۳</sup> البقرة: ۱۰۷

خواهد اسلام را ببلعد. در اوایل از این اشتباه اندیشه ی بدی وجود نداشت و فقط صورت یک اشتباه را داشت اما از زمانی که مسیحیان به شدت خروج کردند و زندگی مسیح را دلیل محکمی بر اثبات الوهیتش گرفتند، آنگاه این امر تبدیل به موضوعی خطرناک گشت. مسیحیان بارها و بارها با تاکید زیاد، این مسئله را با مردم درمیان گذاشتند که اگر مسیح خدا نیست پس چطور روی عرش نشسته است؟ و اگر کسی با وجود انسان بودنش زنده به آسمان برود در آن صورت چرا هیچ کس از زمان آدم تا کنون به آسمان نرفته است؟ باچنین دلایلی حضرت عیسی علیه السلام را خدا قرار دادند و بخشی از مردم جهان را به گمراهی کشاندند. مسلمانان زیادی که تعدادشان به بیش از سه میلیون نفر گفته شده، با درست پنداشتن این اشتباه، مورد فتنه قرار گرفتند. حال اگر این درست بود و حقیقتاً- مانند گفته مسیحیان- حضرت مسیح به آسمان صعود کرده بود و همچنین مسلمانان از روی اشتباه و عدم آگاهی خویش، مسیحیان را تایید می کردند؛ در آن صورت برای اسلام این روز عزا می شد. چون اسلام آمده تا جهانیان بر وجود خداوند متعال ایمان و یقین کسب کنند و در نتیجه، توحیدش برقرار شود. اسلام مذهبی است که خالی از هرگونه ضعف می باشد و خداوند متعال را وحده لا شریک «یکتا و بی همتا» قرار می دهد و اگر به کس دیگری این خصوصیت و ویژگی داده شود، در اثر آن به شأن خداوند متعال لطمه وارد می

شود درحالی که اسلام آن را روا نمی دارد. اما مسیحیان با نسبت دادن این ویژگی به مسیح، جهانیان را گمراه ساختند و مسلمانان بدون تأمل و تعمق گفتارشان را تایید نمودند و فکر نکردند که توسط این عمل شان، چه ضرری به اسلام وارد کردند.

فریب این سخنان را نخورید که بعضی ها می گویند: آیا خداوند متعال قادر به این نیست که مسیح را زنده به آسمان ببرد؟ حتماً او قادر است اما به کسی ویژگی خاصی نمی دهد که مبدأ شرک شود و شریک او گردد. و دادن ویژگی خاص به کسی، گویا مبدأ شرک قرار دادن است. پس اختصاص دادن این ویژگی به مسیح علیه السلام- که وی برخلاف تمامی انسان ها تاکنون زنده و از خواص بشری جدا است-؛ امری است که مجال را برای مسیحیان فراهم کرد تا آنرا به عنوان دلیل خدایی حضرت عیسی بیان کنند. اگر یک مسیحی این اعتراض را به مسلمانان بکند و بگوید: آیا چنین ویژگی به شخص دیگری هم اعطا شده؟ مسلمانان هیچ پاسخی نخواهند داشت که به این سوال بدهند. چون آنها بر این باورند که تمامی پیامبران علیهم السلام فوت کرده اند، بجز حضرت مسیح که وفاتش به اثبات نرسیده. چون برداشت آن ها از کلمه توفی، زنده به آسمان برده شدن است بنابراین معنای آیه **فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي**<sup>۴</sup> را چنین معنی کرده اند: زمانی که تو مرا زنده به

---

<sup>۴</sup> المائد: ۱۱۸

آسمان بردی. بغیر از این آیه هیچ آیه ی دیگری ثابت نمی کند که حضرت مسیح فوت می کند. پس بگویید نتیجه ی این چه می شود؟ خداوند متعال این مردم را هدایت کند تا به اشتباه خویش پی ببرند. حقیقت این است که کسانی باوجود مسلمان بودن، و باتوجه به این که ضعف، زشتی و بدی این دلیل آشکار شده، باز هم این عقیده را رها نمی کنند، آنان دشمنان داخلی اسلام یا به عبارتی دیگر مار آستین هستند.

به یاد داشته باشید خداوند متعال بارها و بارها در قرآن کریم از وفات مسیح سخن گفته و اثبات می کند که وی همانند پیامبران و انسان های دیگر فوت کرده است. چیزی در وی نبود که او را از سایر پیامبران و انسان های دیگر متمایز کند. حقیقت این است که تنها معنی کلمه توفی مرگ است. در هیچ لغتنامه ای ثبت نشده که معنای کلمه توفی با جسد به آسمان بردن باشد. خوبی زبان منوط به وسعت لغتنامه ی آن می باشد. در سراسر جهان هیچ لغتنامه ای وجود ندارد که مخصوص یک فرد باشد و برای دیگران نباشد. بله این ویژگی متعلق به خداوند متعال هست زیرا او یگانه است و شریک ندارد. لغتنامه ای را ارائه دهید که در آن معنای کلمه توفی به طور خاص برای حضرت مسیح نوشته شده باشد: زنده با جسد به آسمان بردن. و مابقی برای تمام جهان معنای آن مرگ باشد. چنین ویژگی را در لغتنامه ای تقدیم کنید و اگر نمی توانید - که وجود هم ندارد - در آن صورت از خداوند



متعال بترسید، که این مبدأ شرک است. نتیجه همین اشتباه است که مسلمانان مدیون مسیحیان قرار می گیرند. اگر مسیحیان بپرسند: درحالی که مسیح را زنده در آسمان می دانید و آمدنش به عنوان حکم هم برایتان مسلم است. حالا بگویید چه شکی در خدا بودنش باقی می ماند؟ علاوه بر آن، این هم به اثبات نرسد که او می میرد. و مصیبت بزرگ تر اینجاست که مسیحی سوال کند و پاسخی برای آن سوال وجود نداشته باشد؟

خلاصه اثر این اشتباه بد تا این حد رسیده است. درست است که مسئله ی وفات مسیح آن چنان مسئله ی بزرگی نبود که برای حل آن نیاز به مامور عظیم الشانی باشد. اما می بینم که وضعیت مسلمانان خیلی بحرانی شده است. مسلمانان در قرآن تدبر و تعقل نمی کنند و حالت عملی آنها خیلی وخیم شده است. اگر بدین صورت عمل نمی کردند و به قرآن کریم و کلماتش توجه می داشتند، هیچگاه چنین معنی را برداشت نمی کردند. برداشت چنین معنایی، نتیجه وضعیتشان می باشد. کلمه ی توفی کلمه ای غریب یا جدیدی نبود، در تمام لغتنامه های عرب- صرف نظر از مصنفش-، معنای آن مرگ نوشته شده است. پس چرا مسلمانان معنای زنده با جسد به آسمان بردن را به این کلمه نسبت می دهند. ناراحت نمی شدیم اگر معنای این را برای حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرار می دادند. چون همین کلمه درباره آن حضرت نیز در قرآن کریم آمده است، که

می فرماید: **وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ**<sup>۵</sup> اکنون بگوئید اگر معنای این کلمه زنده با جسد به آسمان بردن است، آیا ما حق نداریم که برای حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همین معنی را برداشت کنیم. به چه علت پیامبری که هزاران درجه کمتر از حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می باشد، وقتی برای او این کلمه بکار برده شود،- با معنای دلخواه خود- زنده به آسمان می برید اما هنگامی که این کلمه را برای سید الاولین و آخرین بکار می برید هیچ معنایی بجز مرگ برای آن پیدا نمی کنید. در حالی که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیامبر زنده هستند، و زنده بودن ایشان به گونه ای ثابت است که نظیر آن وجود ندارد. بنابراین ما ادعا و تاکید می کنیم، اگر پیامبری زنده باشد، آن پیامبر، پیامبر ما حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم می باشند. اغلب بزرگان و اکابر در مورد حیات پیامبر اسلام کتابها تالیف نموده اند. ما چنین دلایل بزرگی- که دال بر حیات حضرت محمد صلی الله علیه و سلم می باشند- داریم که هیچ کس دیگری نمی تواند با آن ها مقابله کند. از جمله این دلایل این است که پیامبر زنده فقط آن است که برکات و فیض هایش

---

<sup>۵</sup> یونس: ۴۷ [اگر ما، پاره‌ای از هشدار را که توسط آن به آنها می ترساندیم، به تو نشان دهیم، و یا پیش از تو را بمیرانیم] مترجم

برای همیشه ادامه داشته باشد، و ما می بینیم که خداوند متعال از زمان پیامبر گرفته تا به امروز هیچگاه مسلمانان را ضایع نکرده است. بر سر هر قرن شخصی را فرستاد تا مناسب حال اصلاح کند. و بر سر این قرن خداوند متعال مرا فرستاد. تا حیات النبی را اثبات کنم. این امر در قرآن کریم نیز ثابت است که خداوند متعال دین حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را حفظ کرده است و خواهد کرد. در این زمینه فرموده است **إِنَّا نَحْنُ نُحْفَظُ الْقُرْآنَ وَنُحْفِظُكَ** <sup>۶</sup> یعنی به یقین ما این ذکر-یعنی قرآن- را نازل کردیم و خود نیز محافظش هستیم. عبارت **إِنَّا نَحْنُ نُحْفَظُ الْقُرْآنَ** به وضوح دلالت می کند که بر سر هر قرن کسانی خواهند آمد که متاع گمشده را پیدا کرده و به مردم یاد آور خواهند شد. وقتی که یک قرن می گذرد نسل اول از بین رفته علما، حافظان، اولیا و ابدال نسل اول نیز هم فوت می کنند و این یک قاعده است. بنابراین جهت احیای امت نیاز است که شخصی برانگیخته شود چون اگر در قرن جدید برای تازه نگهداشتن اسلام تدارکی دیده نشود، این مذهب خواهد مرد. لذا خداوند متعال از سوی خویش بر سر هر قرنی، شخصی را مامور می کند تا اسلام را از مردن مصون بدارد و به آن زندگی جدیدی ببخشد و جهانیان را نیز از اشتباهات،

---

<sup>۶</sup> الحجر: ۱۰

بدعت ها، غفلت ها و ضعف هایی که در آنها راه پیدا می کند پاک بدارد.

این ویژگی فقط به حضرت محمد صلی الله علیه وسلم اعطا شده و خود دلیل بزرگی بر حیاتش است، دلیلی که ، کسی توان مقابله با آن را ندارد. پس سلسلهٔ برکات و فیض هایش بی پایان و مستمر است. در هر دوران، گویا امت از فیضش بهره می برد و از او آموزه ها را می یابد و عاشق خداوند متعال می گردد. طوری که خداوند متعال می فرماید *إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ*<sup>۷</sup> پس این نشانهٔ مهر و محبت الهی است که این امت را در هیچ قرنی تنها نمی گذارد. و همین امر دلیل روشنی می باشد بر زنده بودن حضرت پیامبر صلی الله علی و آله و سلم. این موضوع برای حیات حضرت عیسی در جایی ثبت نشده است. در زمان حیات حضرت عیسی فتنه ای به پا شد که در زندگی هیچ یک از پیامبران به پا نشده بود به همین علت است که خداوند متعال از حضرت عیسی سوال کرد که: *أَأَنْتَ قُلْتِ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمَّيَ الْهَيْئِينَ*<sup>۸</sup> یعنی آیا تو به مردم گفته بودی که من و مادرم را خدایان خود قرار دهید. همچنین جماعتی که حضرت عیسی تربیت کرده

---

<sup>۷</sup> آل عمران: ۳۲ [اگر می خواهید که خداوند متعال شما را دوست داشته باشد، پس از من پیروی کنید تا خداوند متعال شما را دوست بدارد] مترجم

<sup>۸</sup> المائده: ۱۱۷

بودند، چنان ضعیف و غیر قابل اعتماد بودند که خود مسیحیان به آن اعتراف می کنند.

به اثبات انجیل دوازده حواری که الگو و نمونه تأثیر و قوت قدسی ویژه ی حضرت عیسی بودند. یکی از آنان که یهودا اسکریوطی نام داشت، به ازای سی روبیه سرور و مرشد خویش را لو داد و حواری دیگری که از همه بهتر و شاگردی رشید به شمار می رفت و در دستش کلیدهای بهشت بود - یعنی پطرس، جلوی حضرت عیسی ایستاد و سه بار او را لعنت کرد. وقتی فیض و تأثیر حضرت مسیح در زمان زندگیش اینقدر بود. حالا بعد از گذشت نوزده قرن می توانید خودتان حدس بزنید که از تأثیر و فیضش چقدر باقی مانده است. در مقابل، جماعتی که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تربیت کردند، آن چنان جماعت صادق و وفاداری بودند که جان های خویش را قربانی وطن و عزیزان نمودند و خویشاوندان خویش را ترک کردند. و به خاطر حضرت پیامبر از هیچ چیزی دریغ نکردند. این چه تأثیر بزرگی بود که مخالفان نیز آن را پذیرفتند. سپس نه تنها تأثیر پیاپی او متوقف نشد بلکه تا کنون نیز جریان دارد. در تعالیم قرآن کریم امروز همان تاثیرها و برکات نیز وجود دارد. برای تأثیری دیگر، مثالی هم قابل ذکر است و آن این که از انجیل اصلی خبری نیست. خود مسیحیان دچار مشکل اند که کدام یک انجیل اصلی است و به کدام زبان نوشته شده و کجاست؟ اما در مقابل، از قرآن کریم

همیشه محافظت می شود و امکان ندارد که حتی یک کلمه یا نقطه ای از آن عوض شود. این قدر حفاظت شده است که در هر کشوری و ملتی هزاران هزار حافظ قرآن وجود دارند که باهم متفقند و همیشه آن را حفظ می کنند و به حفظ خواندن همدیگر گوش می دهند. اکنون بگویید که آیا این برکات زنده بودنش نیست؟ آیا با این حیاتش اثبات نمی شود؟

خلاصه باتوجه به محفوظ ماندن قرآن و روایت آمدن مجددی بر سر هر قرن -جهت تجدید دین -و برکات و تاثیراتشان که تا امروز جاری است حیات پیامبر به اثبات می رسد. اکنون امر قابل تامل این است که این عقیده ی حیات مسیح چه سودی به دنیا رسانده است؟ آیا در اخلاق و کردار اصلاحی صورت گرفته است یا فساد؟ در این مسئله هر چه قدر تامل کنید همان قدر عواقب آن عیان می شود. با تاکید می گویم که اسلام از این عقیده خیلی زیان دیده است. تا این حد که حدود چهار صد میلیون نفر مسیحی شدند و خدای حقیقی را رها کرده، انسان عاجز را خدا قرار دادند. و سودی که مسیحیت به جهان رسانده است، امری است ظاهر و باهر. خود مسیحیان این را اقرار کرده اند که فساد اخلاقی فراوانی توسط مسیحیت در دنیا شیوع پیدا کرده است. چون وقتی به انسان گفته شود که گناهِش پای شخص دیگری نوشته می شود، وی گناه را با جرات انجام می دهد. و گناهی که مسیحیت

آن را پخش کرده است برای نوع انسان زهری خطرناک است. با توجه به این ضرر، باز هم این عقیده منتشر می شود.

نمی گویم که در خصوص حیات مسیح فقط مردم این زمانه مقصر اند. نه بلکه برخی از بزرگان گذشته نیز اشتباه کرده اند. اما باز هم از جانب خداوند به ثواب نائل خواهند شد. چون درباره مجتهد آمده است که قدیخطی و یصیب یعنی بعضی اوقات مجتهد مرتکب خطا می شود و بعضی اوقات راه درست را پیشه می کند. و در هر دو صورت به ثواب نائل خواهد آمد. حقیقت این است که مشیت خداوند بود که این مسئله بر آنان مخفی بماند. بنابراین در غفلت ماندند و مانند اصحاب کهف این حقیقت بر آنها پوشیده ماند. به گونه ای که به من وحی شد: "ام حسب ان اصحاب الکهف و الرقیم کأنوا من آیاتنا عجباً"<sup>۹</sup> همین طور مسئله ی حیات مسیح نیز یک راز عجیبی داشت. باآنکه قرآن کریم آشکارا وفات مسیح را اثبات می کند و روایات نیز دال بر همین است، اما خداوند متعال -باوجود این وضوح- این مسئله را مخفی و پوشیده نگه داشت، و هنگامی که منجی موعود مبعوث شد، این راز را برایش برملا کرد.

این حکمت خداوند متعال است که هرگاه بخواهد، رازی را مخفی می کند و هر گاه که شایسته بداند، آن را آشکار می سازد. این

---

<sup>۹</sup> [آیا گمان کردی که اصحاب کهف و رقیم از آیات عجیب ما

بودند] مترجم

مسئله را نیز تا زمانی که لازم بود مخفی نگه داشت، اما حالا که منجی موعود آمده، و با در دست داشتن کلید این راز، آن را آشکار کرده است، اگر کسی نپذیرد و عناد کند گویا با خداوند متعال مقابله کرده است.

خلاصه مسئله ی وفات مسیح مسئله ای شده که نه تنها در آن هیچ جای پوشیده نمانده بلکه از هر لحاظ واضح تر هم شده است. در قرآن کریم وفات مسیح اثبات می شود و روایات نیز آن را تایید می کنند. رویداد معراج حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز مصدق وفات مسیح است و ایشان گویا شهادت عینی می دهند چون ایشان شب معراج حضرت عیسی را با حضرت یحیی دیدند. همچنین آیه **قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا مَّرْسُولًا**<sup>۱۰</sup> رفتن زنده ی مسیح به آسمان را رد می کند. چون زمانی کفار از حضرت پیامبر معجزه صعود به آسمان طلبیدند، خداوند متعال به آن ها این پاسخ را داد که **قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا مَّرْسُولًا** یعنی پروردگارم از وعده ی خلاف سنتش پاک است. او برای انسان مرگ و زندگی را در این جهان قرار داده

---

<sup>۱۰</sup> بنی اسرائیل: ۹۴



است. **فِيهَا تَعْيُونَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ**<sup>۱۱</sup> من بشر و فرستاده ی خدایم. یعنی بشریتی در وجودم است که توان رفتن به آسمان ندارد. و درحقیقت منظور کفار از این سؤال همین بود. زیرا آنها شنیده بودند که انسان در همین دنیا زندگی می کند و می میرد. بنابراین آنها فرصتی دیدند و این سوال را مطرح کردند. و به آنان چنان پاسخی داده شد که تمام نیرنگ های شان نقش بر آب شد. پس این مسئله مسلم است که مسیح فوت کرده است. بله این نشانه ای اعجازی است که مردم را در غفلت نگه داشت و هوشیاران را مست کرد.

به یاد داشته باشید کسانی که در این زمان نبودند، معذور اند. چون بر آنان اتمام حجت نشده. لذا آنها اجر و ثواب خویش را از آن چیزی که از اجتهاد خویش درک کردند از خداوند خواهند گرفت. اما از این به بعد اینگونه نخواهد بود. چون خداوند متعال پرده را برداشته و راز مخفی را برملا کرده است. اکنون تاثیرات بد و خطرناک این مسئله – که باعث رو به زوال رفتن اسلام می شود- را می بینید. و می بینید که مسیحیان با در دست گرفتن سلاح خویش -که همانا سلاح حیات مسیح است- به اسلام حمله ور شده و فرزندان مسلمانان را شکار خود قرار می دهند.

---

<sup>۱۱</sup> [الاعراف: ۲۶] در همین زندگی خواهید کرد و در همین خواهید مرد

حقیقت این است که آنها با مطرح کردن چنین مسائلی، مردم را «از اسلام» بر می گردانند. در مدرسه ها و دبیرستان ها نیز مسیحیان فرزندان اسلام را توسط ویژگی هایی که خود مسلمانان - از روی نادانی - به حضرت مسیح اختصاص داده اند از اسلام بر می گردانند. بنابراین، خواست خداوند متعال است که اکنون مسلمانان آگاه شوند.<sup>۱۲</sup>

تاکید بر مسئله ی وفات مسیح برای رشد و ترقی اسلام خیلی لازم است و نباید مسلمانان بر این باور باشند که مسیح زنده به آسمان صعود کرده است. اما افسوس مخالفانم» - که خود نیز مسلمان هستند - «بدبختانه این راز را درک نمی کنند و بی دلیل جنجال بپا می کنند. کاش این احمق ها درک می کردند که اگر ما دست جمعی بر اثبات وفات مسیح تاکید کنیم، در آن صورت این مذهب مسیحیت از بین می رود. به یقین می گویم که زندگی اسلام به اثبات این مرگ بستگی دارد. از خود مسیحیان بپرسید که اگر ثابت شود مسیح مرده و دیگر زنده نیست، در آن صورت از مسیحیت چه می ماند؟ آنها خودشان معترفند که همین یک مسئله است که مذهبشان را از بین می برد اما این مسلمانانند که با اعتقاد زنده بودن مسیح، دین مسیحیان را تقویت می کنند و به

---

<sup>۱۲</sup> الحکم جلد ۱۰، نمره ۶، ۱۷ فوریه ۱۹۰۶ م، ص ۲، ۳ (مرتب)

اسلام ضرر می رسانند. مثالشان همین ضرب المثل است که -ع- یکی بر سر شاخ و بن می برید.

مسلمانان سلاح مسیحیان را که علیه اسلام بود، خود به دست گرفتند<sup>۱۳</sup> و با بی عقلی و کج فهمی خویش آن را به کار بردند و به اسلام ضرر زیادی رساندند. اما خوش بختانه خداوند متعال به موقع، مسلمانان را نسبت به وفات مسیح آگاه کرد و این سلاح که برای شکست صلیب بی نظیر است را به آنها داد. خداوند متعال جهت تایید و استعمال آن، جماعت ما را تاسیس کرده است. چنانچه به فضل و تایید الهی این سلاح، مذهب صلیبی را آنقدر سست و ضعیف کرده که بر همه عیان است. اگر جماعت یا نهادی وجود داشته باشد که می تواند مذهب مسیحیت و حامیان آن را از بین ببرد، آن جماعت، جماعت ما است. به همین علت مسیحیان برای مقابله با تمام مسلمانان آماده اند اما برای مقابله با ما توان ندارند. زمانی جناب کشیش برای مقابله دعوت شد، باوجود تحریک برخی از روزنامه های انگلیسی، وی به میدان نیامد. علت آن این است که ما برای ریشه کنی مسیحیت سلاح

---

<sup>۱۳</sup> در بدر چنین است عجب است که مسیحیان این سلاح را برای زدن گردن مسلمانان به کار می برند و مسلمانان نیز برای این کار گردن های خویش را پیش آنان تقدیم می کنند و اینطور کمکشان می کنند. «بدر جلد ۲ شماره ۴ تاریخ ۲۶ ژانویه ۱۹۰۶ صفحه ۳»

هایی داریم که دیگران ندارند و یکی از آن سلاح ها همین سلاح وفات مسیح است. خداوند متعال می خواهد این اشتباه را از بین ببرد لذا اصلاح آن با تاکید زیاد انجام شده است.

گذشته از این، هدف از تاسیس این جماعت، رفع اشتباهات و بدعاتی می باشد که در اسلام راه یافته است. اگر گفته شود که بین این جماعت و مسلمانان دیگر فرقی وجود ندارد این نتیجه ی کم تدبری و کم تعقلی است. اگر در اعتقادات مسلمانان امروزی و این جماعت فرقی وجود ندارد و یکی به حساب می آیند، در آن صورت آیا خداوند متعال این جماعت را بیهوده تاسیس نموده؟ چنین پنداری اهانتی سخت به این جماعت و گستاخی و وقاحت در پیشگاه خداوند متعال است. خداوند متعال بارها نمایان کرده است که هم از لحاظ عملی و هم از لحاظ اعتقادی در جهان تاریکی گسترده شده است. توحیدی که به خاطر آن پیامبران بی شماری - با تلاش و زحمات بی پایان - مبعوث شدند. امروز روی آن پرده ی سیاهی افکنده شده و مردم در شرک های گوناگون مشغول گشته اند. حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند به دنیا دل نبندید. اما اکنون مهر دنیا در تمام دل ها چیره شده و هرکس را که می بینید در مهر و محبت دنیا غرق شده است. اگر به او گفته شود بخاطر دین کار کوچکی انجام بده؛ در تردد و فکر فرو می رود و هزاران بهانه را می تراشد. هر نوع عمل بدی جایز محسوب می شود. و برای انجام تمام اعمالی که

اسلام آنها را نهی کرده است، آشکارا پافشاری می شود و دین بکلی بی کس مانند یتیم گشته است. در چنین اوضاعی اگر برای اسلام - که جز نامی از او باقی نمانده - تایید و نصرت نمی رسید، پس چه موقع می بایست می رسید. هنوز هم اگر از اسلام صیانت نمی شد، در آن صورت در از بین رفتن آن، چه شکی می ماند. برآستی می گویم که این در نتیجه ی کم تدبری و کم تعقلی است که گفته می شود ما با مسلمانان دیگر فرقی نداریم؟ اگر تنها فرق در یک چیز بود، در آن صورت این همه زحمت و تلاش چه لزومی داشت. چه نیازی به تاسیس جماعتی بود؟ می دانم خداوند متعال بارها آشکار کرده که آن قدر تاریکی گسترده شده است که چیزی دیده نمی شود. توحیدی که به آن افتخار می کردیم و اسلام به آن می نازید، فقط بر سر زبان ها مانده است و گرنه بطور عملی و اعتقادی خیلی کم اند کسانی که توحید را می پذیرند. حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند: با دنیا محبت نکنید اما حالا هر دلی در محبت دنیا غرق است و دین همانند یتیم و بی کس گشته است. حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم واضح فرموده اند: **حب الدنيا رأس كل خطيئة** چقدر این کلام پاک و درست است. اما امروز می بینید همه، مرتکب این اشتباه می شوند. مخالفان ما - آریه و مسیحی - مذهب خویش را خوب شناخته اند اما حالا می خواهند آن را ادامه بدهند. مسیحیان خوب می دانند که اصول و فروع دینشان زیاد پسندیده

نمی باشد. جایز نیست انسانی را خداوند قرار داد. در این دوران، علوم فلسفه، طبیعت و دانش رشد پیدا کرده است و مردم خوب درک می کنند که مسیح جز انسانی ناتوان و ضعیف هیچ قدرت اقتداری نداشت. و این امکان ندارد که اینان با رسیدن به این دانش و باوجود تجربه خود و دیدن ضعف و ناتوانی های مسیح، این اعتقاد را داشته باشند که او خداست؟ هرگز نه.

شرک از زنی آغاز شد. بنیان آن نیز توسط زن گذاشته شد. یعنی از حوا که فرمان خداوند متعال را رها کرده، از شیطان فرمان برد. امروزه نیز حامی این شرک عظیم - یعنی مذهب مسیحیت - زنان می باشند. درحقیقت مسیحیت مذهبی است که فطرت انسانی آن را از خود دور می راند و هیچگاه نمی تواند آن را قبول کند. اگر مهر دنیا در میان نبود، امروز گروه بزرگی از مسیحیان مسلمان می شدند. برخی از مردم مسیحی مخفیانه مسلمان شدند و اسلام خویش را پوشیده نگه داشتند اما هنگام مرگ وصیت کردند و اسلام خود را آشکار نمودند. درمیان چنین مردمی مسؤلان بزرگی نیز بودند که در طول دوران زندگی - به خاطر حب دنیا - اسلام خود را مخفی کردند اما بالأخر مجبور شدند که آن را ظاهر کنند. می بینم که در این دلها، اسلام خانه کرده و اکنون رو به رشد و ترقی است. اما حب دنیا است که مردم را پوشیده نگه داشته است. خلاصه همین حب دنیا موجب تفرقه بین مسلمانان است زیرا اگر رضایت خداوند مقدم بود، به راحتی می شد، درک کرد که اصول

فلان فرقه واضح تر است و با قبول آن، یکی می شدند. اکنون به علت حب دنیا فسادی ایجاد شده است، در این صورت چگونه این مردم را می توان مسلمان نامید درحالی که پا جای پای حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نگذاشته اند. خداوند متعال می فرماید قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ<sup>۱۴</sup> یعنی بگویند اگر به خداوند متعال مهر و محبت می ورزید، از من پیروی کنید تا خداوند متعال دوستتان بدارد. اما الان به جای حب خدا و پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، حب دنیا مقدم گشته است. آیا این پیروی از حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است؟ آیا حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دنیادار بودند؟ آیا ایشان ربا می گرفتند؟ یا در انجام فرایض و فرامین الهی کوتاهی می کردند؟ آیا ایشان «معاذ الله» منافق بودند؟ مدافعه کاری می کردند؟ دنیا را بر دین مقدم می داشتند؟ پس تأمل کنید.

پیروی این است که بر جای پای حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قدم بگذارید بعد ببینید که خداوند متعال چقدر لطف و فضل فرو می فرستد. اصحاب پیامبر، این پیروی را پیشه کردند، و بعد از آن می دانید که خداوند متعال آنها را از کجا به کجا رساند. آنها دنیا را از خود راندند و از آن بریدند، خواسته های خویش را ناپود کردند. اکنون وضعیت خود را با آنان مقایسه کنید، آیا جا پیشان قدم گذاشتید؟ افسوس الان مردم نمی فهمند که خداوند متعال از

<sup>۱۴</sup>آل عمران: ۳۲

آنان چه می طلبد؟ رأس کل خطیمة بچه های زیاد زائیده است. کسی که به دادگاه می رود، به ازای پول ناچیزی شهادت دروغین می دهد و هیچ شرمنده هم نمی شود.

آیا وکلا می توانند قسم بخورند که تمام مدارک درست را ارائه می دهند. امروزه وضعیت جهان خیلی وخیم گشته است. مدارک دروغین از هر جنبه و بعد آورده می شود. شکایت دروغین که مسئله ای نیست، اسناد جعل می شود. اگر چیزی هم بیان کنند، همه دروغ است. اکنون اگر کسی از آنهایی که فکر می کنند، نیازی به این جماعت نیست، بپرسد که: آیا این همان دینی بود که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آورده بودند؟ خداوند متعال دروغ را پلیدی معرفی کرده، فرمان پرهیز از آن را داد: *اجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ*<sup>۱۵</sup> در این آیه خداوند متعال دروغ را هم طراز بت پرستی قرار داده است. به گونه ای که انسان احمق خداوند متعال را رها کرده، به سنگ سجده می کند. همینطور دروغگو نیز صداقت و راستی را رها کرده، برای رسیدن به امیال خویش دروغ را بت قرار می دهد. به همین علت خداوند متعال دروغگویی را به بت پرستی نسبت داده است و آن

---

<sup>۱۵</sup> الحج: ۳۱ [از پلیدی بت ها پرهیز کنید و از دروغ گفتن دوری جوئید]



را هم‌ردیف بت پرستی معرفی کرده است؛ مثلاً بت پرست از بت نجات را می‌طلبد. همین‌طور دروغگو از دروغ بت می‌سازد و فکر می‌کند که توسط آن نجات می‌یابد. چه زمانه‌ای! اگر به او گفته شود چرا بت را می‌پرستی، این پلیدی را رها کن. در پاسخ می‌گوید چطور ترک کنم، بدون آن زندگی دور محور دروغ بچرخد هم وجود دارد. اما به شما اطمینان می‌دهم که سرانجام، راستی پیروز می‌گردد. خیر و پیروزی از آن راستی است.

یادم است یک بار مقاله‌ای را به امرتسر فرستادم. همراه آن، نامه‌ی دیگری هم بود که به رلیارام برای روزنامه اش ”وکیل روزنامه هند“ نوشتم. نامه‌ی مرا خلاف قانون پستخانه قرار داده، علیه من شکایت کردند. و کلاً هم گفتند که رهایی از این شکایت ممکن نیست مگر این که از نامه انکار کنی. گویی چاره‌ای جز دروغ نبود. اما این را اصلاً نپسندیدم، و گفتم حتی اگر با راست گفتن مجازات شوم، اشکالی ندارد، اما به هیچ وجه دروغ نخواهم گفت. وقتی که روز محاکمه فرا رسید، افسر پستخانه‌ها به عنوان مدعی در دادگاه حاضر شد، زمانی که از من در رابطه با این موضوع پرسیده شد، صراحتاً گفتم این نامه‌ی من است. اما من این نامه را بخشی از مقاله تلقی کردم و همراه آن گذاشتم. قاضی حقیقت را متوجه شد و خداوند متعال به وی بصیرت بخشید. افسر

پستخانه ها خیلی اصرار کرد، اما قاضی به سخنانش اعتنایی نکرد و مرا مرخص کرد.<sup>۱۶</sup>

من چطور بگویم که بدون دروغ راهی نیست. چنین سخنانی بیهوده است. حقیقت این است که چاره ای جز راستگویی وجود

---

<sup>۱۶</sup> حدوداً ۲۷ یا ۲۸ سال قبل یا شاید یک کم از این هم قبل تر، بنده مقاله ای در تایید اسلام در مقابل مذهب آریه نوشتم و آن را در چاپخانه یک مسیحی رلیارام که وکیل و ساکن امرتسر بود و یک روزنامه را چاپ می کرد، در صورت یک بسته که هر دو طرفش باز بود جهت چاپ فرستادم و در آن بسته یک نامه را نیز گذاشتم. چون در آن نامه کلماتی بود که در تایید اسلام و در بطلان مذاهب دیگر اشاره می کرد و همچنین برای چاپ مضمون نیز تاکید شده بود پس بدین خاطر آن مسیحی افروخته شد و اتفاقاً به وی این فرصت خوبی برای حمله عدوانه بدست آمد چون نامه جداگانه را در یک بسته گذاشتن جرم محسوب می شد اما بنده از آن بیخبر بودم. و سزای این جرم طبق قانون پستخانه پنج صد روبیه یا شش ماه حبس بود. پس او به افسران پستخانه خبر کرد و آنان بر علیه من در دادگاه شکایت کردند و قبل از این که مرا از این شکایتنامه خبری برسد من در رؤیا دیدم که وکیل رلیارام یک مار را برای نیش زدن من به سویم فرستاده است و من او را مثل ماهی پختم و به طرف او پس فرستادم. می دانم که این اشاره ای به این بود که حکم شکایتنامه آنطور در دادگاه خواهد بود که برای آینده به درد و کلامی خورد. خلاصه من در این جرم در بخش گورداسپور احضار شدم و با هر وکیلی که مشورت کردم، گفتند که جز دروغ

ندارد. تاکنون نیز هرگاه به یاد این رویداد می افتم، لذت می برم که طرف خداوند متعال را گرفتم و او مرا پشتیبانی کرد؛ و این پشتیبانی یکی از نشانه هایش گشت.

---

گویی راهی باقی نمانده است پس اینطور در دادگاه بگویند که من نامه را در بسته نگذاشتم، رلیارام خودش این کار را کرده است و برای اطمینان دادم، گفتند که دو سه گواه دروغین را اجیر خواهیم کرد و این طور از این شکایت تبرئه خواهید شد والا راه دیگری برای رهایی وجود ندارد ولی به ایشان پاسخ دادم که من هیچ وقت راستی را از دست نخواهم داد هرچه بادا باد. پس همان روز یا روز دیگر مرا در دادگاه یک انگلیسی احضار کردند و درمقابل من افسر پستخانه بعنوان مدعی دولت حاضر شد. آنوقت قاضی بیانیۀ مرا نوشت و از من اولین سوال این کرد که آیا تو این نامه را در بسته گذاشته ای؟ و آیا این نامه و این بسته مال تو است؟ آنوقت بدون هیچ توقف گفتم که بلی این نامه و این بسته هر دو از آن من است و من این نامه را در آن بسته گذاشته، فرستادم ولی نیت بدی نداشتم، نخواستم دولت را ضرری برسانم اما من این نامه را جزو بسته دانستم و در این هیچ زحمتی وجود نداشت. به محض شنیدن این سخنانم خداوند متعال دل آن انگلیسی را نرم کرد. و بر علیه من افسر پستخانه خیلی شلوغ بپا کرد و به زبان انگلیسی سخنرانی های طولانی کرد که من هیچ چیزی از آن نفهمیدم ولی اینقدر درک کردم که بعد از هر سخنرانی او، قاضی به وی به زبان انگلیسی نو، نو یعنی نه نه می گفت و سخنان او را رد می کرد.

بدر جلد ۲ صفحه ۳ تاریخ ۲ فوریه ۱۹۰۶

مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ<sup>۱۷</sup>

یقیناً، هیچ چیز به ناپاکی دروغ نمی رسد. این را به یاد داشته باشید. عموم دنیا داران می گویند که انسان های صادق گرفتار می شوند. اما من چطور این را باور کنم؟ در دادگاه، علیه من هفت شکایت شد، و در هیچ محاکمه ای نیازی به یک کلمه دروغ نوشتن هم نداشتم. احدی بگوید، خداوند متعال در کدام یک از این شکایتها به من یاری نرساند. خداوند متعالی که خود حامی و مددگار راستی است. آیا این ممکن است که او درستکار را مجازات کند؟ اگر این گونه باشد در آن صورت هیچ کس در جهان جرأت راست گفتن پیدا نمی کرد و اعتقاد به خداوند متعال از بین می رفت و درستکاران زنده زنده، می مردند.

کسانی که به خاطر راست گویی مجازات می شوند، درحقیقت آنها نه به سبب راستگویی مجازات می شوند بلکه آن کیفر برخی از آن بدکاری های پنهان و یا دروغهای دیگرشان می باشد. عملکرد بد و شیطنت های آنها نزد خداوند متعال موجود است. گناهان مجازات شوندگان، زیاد می باشد بنابراین به سبب گناهان قبلی مجازات می شوند.

---

<sup>۱۷</sup> ترجمه: کسی که به خدا توکل کند، او برایش کافی است. مترجم

یکی از معلمانم، که گل علی شاه نام داشت و ساکن بتاله بود، درس پرتاب سنگ پسر شیر سنگ را تدریس می کرد. وی بیان کرد که روزی شیر سنگ آشپز خود را به خاطر گذاشتن فلفل و نمک زیاد کتک زد. چون استاد خیلی ساده بود، از شیر سنگ پرسید که شما چرا به خاطر این اشتباه کوچکش او را به شدت مجازات کردید؟ شیر سنگ در جواب گفت: شما نمی دانید که او صدتا از بزهایم را مخفیانه خورده است. این گونه گناهان انسان ذخیره می شود و در هنگام گیر افتادن، مجازات می شود.<sup>۱۸</sup> کسی که راستی را پیشه کند، ممکن نیست رسوا گردد. چون او در صیانت الهی می باشد و هیچ قلعه و حصاری مانند صیانت الهی وجود ندارد. اما سخنان ناقص سودی نمی رساند. آیا کسی می تواند بگوید، وقتی انسان تشنه باشد با یک قطره سیراب می شود. آیا هنگام گرسنگی شدید با دانه ای یا لقمه ای سیر می گردد؟ هرگز. بلکه تا وقتی که آب و خوراک را تا حد سیر شدن نخورد، راحت نمی شود. همچنین تازمانی که اعمال به کمال نرسد، آن نتایج و ثمری که باید در پی داشته باشد، ندارد. اعمال ناقص پربرکت نیست و باعث جلب رضایت خداوند متعال نمی

---

<sup>۱۸</sup> انسان گناه به موقعی دیگر می کند و به موقع دیگری می افتند

«بدر جلد ۲ شماره ۶ صفحه ۳ تاریخ ۹ فوریه ۱۹۰۶»

گردند. خداوند متعال وعده داده: برکتی را زمانی می دهم که طبق مشیت عمل کنید.

خلاصه مردم این سخنان را از خود در می آورند که چاره ای جز دروغ نیست. کسی می گوید که فلانی در دادگاه راست گفت و به چهار سال محکوم شد. اما باز می گویم که این همه سخنان خیالی هست که از عدم معرفت به وجود می آید.

کسب کمال کن که عزیزے جهاں شوی

این نتایج ناقص می باشد. کمال چنین ثمری ندارد. اگر فردی چادر بلند خود را کوتاه کند، با این کار، خیاطی نمی گردد که بتواند لباس های ابریشمی درجه یک را بدوزد. اگر به وی چنین لباس هایی داده شود، عاقبت آن جز خراب شدن لباس، نخواهد بود. بنابراین نیکی که با زشتی آمیخته باشد، بی فایده است و در پیشگاه خداوند متعال هیچ ارزشی ندارد. اما این مردم، به دروغ می بالند و با آن نجات را می طلبند، اگر اخلاص باشد، خداوند متعال ذره ای از نیکی را هم ضایع نمی کند، او خودش می فرماید مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ<sup>۱۹</sup> بنابراین اگر انسان یک ذره نیکی هم داشته باشد، اجر آن را از خداوند متعال دریافت خواهد کرد. پس چرا -باوجود این همه نیکی- اجری دریافت نمی شود.

---

<sup>۱۹</sup> الزلزال: ۸

علت آن است که در کار او اخلاص نیست. اخلاص شرط اعمال است. همان طور که خداوند فرموده: **مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ** <sup>۲۰</sup> این اخلاص در کسانی وجود دارد که اولیا باشند. <sup>۲۱</sup>

کسانی که اولیا باشند آنها مال این دنیا نمی باشند. در همه ی کارهایشان اخلاص و شایستگی می باشد. درمقابل، اگر دنیاداران خیرات هم بکنند، فقط برای تعریف و تمجید است. اگر کسی برای یک کار خیر، کمک مالی بکند و هدفش این باشد که مورد تعریف و تمجید روزنامه ها و مردم واقع شود، این نیکی را با خداوند متعال کاری نیست؟ خیلی ها ازدواج می کنند و تمام روستا را به صرف شام یا نهار دعوت می کنند اما نه به خاطر خدا، بلکه فقط برای ریا و تعریف و تایید مردم. اگر ریا نبود و خالصانه برای خدا و از روی شفقت به خلق او، دعوت می کردند، از اولیا محسوب می شدند. اما چون این کارها ربطی به خداوند متعال ندارد، لذا هیچ اثر نیک و پربرکتی در آنان ایجاد نمی شود. خوب به خاطر بسپارید کسی که مال خدا گردد، خداوند متعال هم از آن او می شود. خدا گول کسی را نمی خورد. حماقت و نادانی است اگر کسی فکر کند که با فریبکاری و ریا می تواند خدا را فریب دهد. بلکه وی خودش را فریب می دهد. زرق و برق و مهر دنیا ریشه ی تمام

---

<sup>۲۰</sup> البینه: ۶

<sup>۲۱</sup> الحکم نمره جلد ۱۰، ۱۷ مه ۱۹۰۶م، ص ۴، ۵

گناهان است. انسان در آن، نابینا گشته، از حیطة ی انسانیت خود بیرون می رود و نمی فهمد که چه می کند و تکلیفش چیست. اگر انسان عاقلی نمی تواند فریب بخورد، پس چطور خداوند متعال می تواند گول کسی را بخورد. اصل و ریشه ی کردار بد، مهر دنیا است. و بزرگترین گناه - که مسلمانان امروزی را هم تباه کرده - ، همین حب دنیا می باشد. مردم در هر ساعت، در خواب و بیداری، نشست و برخاست، گشت و گذار و تا آخرین لحظه ی عمر، در فکر و غصه ی همین دنیا می باشند. چنین مردمی اگر می ترسیدند و برای دین نیز، یک ذره هم و غم داشتند، خیلی سود می کردند. سعدی می گوید.

گر وزیر از خدا ترسیده

چرا کارمندان، حین کار، خیلی چابک به نظر می رسند اما وقت نماز، با نگاهی به آب سرد، از نماز خواندن سرباز می زنند؟ چون عظمت خداوند متعال در دل هایشان وجود ندارد. اگر قدری عظمت خداوندی و کمی یاد مرگ و قیامت بود، همه ی سهل انگاری ها و غفلت ها از بین می رفت. لذا باید عظمت الهی را در دل استوار کرده و همیشه از او ترسید. محاسبه ی او خیلی خطرناک می باشد. تا این حد که لَا يَخَافُ عُقْبَاهَا<sup>۲۲</sup> یعنی او از این که بازماندگانش چه حالی خواهند داشت نمی ترسد. در مقابل،

---

<sup>۲۲</sup> الشمس: ۱۶



کسانی که از خداوند متعال می ترسند و عظمتش را در دل قرار می دهند، خداوند متعال آنها را گرمی داشته و حامی آنها می گردد. در روایت آمده است ”مَنْ كَانَ لِلَّهِ كَانِ اللَّهُ لَهُ“ یعنی کسی که از آن خدا شد، خداوند متعال نیز از آن او خواهد شد. اما افسوس کسانی که به این طرف توجه کرده و می خواهند راه خدا را انتخاب کنند، اغلبشان می خواهند خیلی زود به نتیجه برسند. آنها نمی دانند که در کارهای دین، صبر و حوصله بسیار ضروری است. تعجب این جاست که برای دنیایی که شبانه روز تلاش می کنند، سالیان سال منتظر می مانند. کشاورزان بعد از تخم پاشی چقدر منتظر می مانند؟ اما در زمینه ی دین می خواهند یک شبه از مقربین گردند. روز اول، به عرش برسند. درحالی که در این راه زحمت و تلاشی هم به خرج نداده اند و نه حتی مورد آزمایش قرار گرفته اند.

خوب به یاد داشته باشید که این سنت خداوند متعال نیست. اینجا رشد و ترقی تدریجی می باشد. خداوند متعال فقط با این اقرار که ما مسلمانیم یا مومنین خوشحال نمی شود. او می فرماید: أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ<sup>۳۳</sup> یعنی آیا این مردم گمان کرده اند که خداوند متعال بر همین گفتارشان که ما ایمان آوردیم، راضی می گردد و آنها را رها می کند و آنان مورد آزمایش

---

<sup>۳۳</sup> العنکبوت: ۳

قرار نمی گیرند؟. این خلاف سنت الهی است که کسی بدون زحمت و آزمایش به درجه ی ولی الله نایل شود. اگر سنت این بود، در آن صورت حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همین روش را پیشه می کردند و اصحاب خویش را مورد هیچ زحمت و آزمایشی قرار نمی دادند و آنها را ولی الله می ساختند. تا آنها مورد آزمایش قرار نگرفته، سر خویش را از دست نمی دادند و خداوند متعال درخصوص آنها نمی فرمود: **مِنْهُمْ مَّنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ ۗ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا** <sup>۲۴</sup>. پس اگر دنیا بدون مشکلات و تلاش به دست نمی آید، در آن صورت ابله عجیبی است کسی که دین را حلوای بدون دود تلقی کند.

درست است که دین آسان می باشد، اما هر نعمتی، زحمتی را می طلبد. هرچند اسلام مشقت و زحمت آن چنانی هم برای آن قرار نداده است. هندوها را ببینید که براهمنه ی ایشان مجبور اند که چه کارهایی انجام دهند. بعضی ها کمرهایشان خم می شود و بعضی ها ناخن هایشان را می گذارند تا بلند شود همچنین در مسیحیت رهبانیت بود. اسلام این چیزها را از بین برده و تعلیم داد

---

<sup>۲۴</sup> الاحزاب ۲۴ [بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند)، و بعضی دیگر در انتظارند] مترجم

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّهَا<sup>۲۵</sup> یعنی آن کسی که نفس خود را پاک کند یعنی هر نوع بدعت، فسق و فجور و امیال نفسانی را برای رضای خداوند متعال ترک کند، در راه خدا مشکلات و مصایب را اولویت دهد، در حقیقت نجات می یابد. چون وی خداوند متعال را مقدم نموده و دنیا و امور آن را رها می کند.<sup>۲۶</sup> و سپس می فرماید قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّهَا<sup>۲۷</sup> کسی که نفس را آلوده نمود، زیان کرد. یعنی کسی که به طرف زمین گرایید. گویی این یک جمله ی قرآنی خلاصه ی تمام تعالیم قرآن کریم است و از آن معلوم می شود که انسان چگونه می تواند به خداوند متعال برسد. تا زمانی که انسان راه های زشت قدرت های بشری را رها نکند، به خداوند متعال نمی تواند برسد. این حقیقت کاملاً درست است. اگر می

---

<sup>۲۵</sup> الشمس: ۱۰

<sup>۲۶</sup> آنکس که دین را مقدم داشت او با خداوند متعال پیوست. نفس را باید در خاک مالید. خداوند متعال را بر همه چیزها مقدم باید کرد. همین خلاصه دین است. هرچه قدر راه های بدی است باید آن را ترک کرد در آنصورت خداوند متعال را می شود یافت. « بدر جلد ۲، نمره ۶، صفحه ۳ تاریخ ۹ فوریه ۱۹۰۶ »

<sup>۲۷</sup> الشمس: ۱۱

خواهید از پلیدی های دنیا خارج شوید و با خداوند متعال دیدار کنید پس این لذات نفسانی را دور بیندازید. والا  
هم خدا خواهی و هم دنیای دو  
این خیال است و محال است و جنون

درحقیقت در سرشت انسانی، زشتی نبود و چیز بدی در دنیا هم وجود نداشت اما کاربرد بد، چیزی را بد می سازد مثلاً ریا. درحقیقت ریا چیز بدی نیست. اگر کسی کاری را به خاطر خداوند متعال انجام دهد و با آن نیت کند که دیگران نیز برای کارهای نیک تحریک شوند، در آن صورت این ریا هم نیکی محسوب می شود.

ریا دو نوع است. نوع اول آن برای دنیا است. مثلاً کسی در نماز جماعت، امامت می کند و در اقتدای او، انسان بزرگی برای نماز بایستد، و امام به خاطر آن شخصیت بزرگ، نماز را طولانی کند. در چنین شرایطی برخی از مردم چنان می ترسند که حواس خود را هم از دست می دهند. این نوع ریا، ریایی است که انسان همیشه آن را ظاهر نمی کند بلکه فقط در مواقع نیاز مانند در حال گرسنگی به غذا نیاز پیدا می کند و در حال تشنگی آب می خورد، این ریا را از خود نشان می دهد در مقابل این، کسی که به خاطر خدا نماز را با دقت زیاد بخواند، ریا محسوب نمی شود، بلکه موجب رضایت الهی می گردد. خلاصه ریا به زمان و مکان

بستگی دارد. و انسان حیوانی است که عیبی از او بی موقع سر نمی زند. برای مثال فردی که خود را پارسا و عقیف می پندارد، وی اگر تنها در مسیری راه برود و در بین راه کیسه ی جواهری را پیدا کند، آنگاه اگر وی ببیند که کسی او را نگاه نمی کند و کیسه را بر دارد آن وقت حقیقت حالش ظاهر می شود و ادعای دروغش ثابت می گردد. اما اگر فکر کند که این پول مال کس دیگری است و طمع نکند و آن را بر ندارد، در آن صورت حقیقتاً راه عفت و تقوا را پیشه کرده است.

همچنین اگر درباره ی فردی تصور شود که ریاکار نیست، این زمانی ثابت خواهد شد که برای وی فرصت ریا پیش بیاید اما وی ریا نکند. همان طور که ذکر نمودم بعضی اوقات به اقتضای زمان و مکان تعریف نیکی و بدی عوض می شود مانند نماز جماعت که در آن طبعاً ریا وجود دارد، اما اگر نیت انسان در هنگام نماز جماعت، ریا و نمایش باشد، بی شک ریا محسوب می شود. اما اگر نیت، اطاعت از خداوند متعال و پیامبرش باشد، در آن صورت یک نعمت بزرگ به حساب می آید. بنابراین هم در مساجد نماز بخوانید و هم در خانه ها. همچنین اگر برای کارهای دینی کمک های مالی جمع شود و فردی ببیند که مردم نسبت به این کمک ها ساکت اند و توجهی ندارند، وی فقط به خاطر تحریک مردم، اول از همه کمک کند، ظاهراً این کار ریا است اما این ریا ثواب دارد. خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید: لَا تَبْشُرُوا فِي

الْأَرْضِ مَرَحًا<sup>۲۸</sup>. روی زمین با تکبر راه نرو. اما از روایات ثابت است که هنگام جنگ مردی با غرور راه می رفت؛ حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بعد از دیدن وی فرمودند: هر چند خداوند این فعل را دوست ندارد اما در این وقت، خداوند متعال این فعل او را می پسندد. پس

### گر حفظ مراتب نکنی زندیقی

خلاصه خلقی که به موقع بروز داده شود، مومن می سازد و خلقی که بی موقع بروز کند، کافر می گرداند. قبلاً هم گفتم که هیچ خلقی بد نیست، کاربرد بد، باعث ایجاد خلق بد می شود.

در مورد خشم حضرت عمر رضی الله عنه آمده است که شخصی از او پرسید: چرا قبل از اسلام شما زود خشمگین می شدید؟ حضرت عمر پاسخ دادند، خشمم که همان است با این تفاوت که قبلاً آن را بی موقع بکار می بردم اما حالا به موقع بکار می برم. اسلام رهنمود می کند که هر قدرتی به موقع و محل خود به کار برده شود. بنابراین هیچگاه سعی نکنید که قدرتهای خویش را از دست دهید بلکه استعمال درست آن ها را یاد بگیرید. مسیحیان می گویند تعلیم ما این است که اگر کسی بر گونه ی راست سیلی بزند گونه ی چپت را نیز برایش تقدیم کن. این عقاید همه واهی و دروغ است. ممکن است این تعلیم مانند قانونی، مختص

---

<sup>۲۸</sup> لقمان: ۱۹

به مکان یا زمان باشد، اجرای این قانون و عمل به آن برای هر زمان ممکن نیست. زیرا انسان مانند درختی است که شاخه هایش به هر سو گسترده شده است. اگر فقط از یک شاخه مواظبت شود، در آن صورت شاخه های دیگر خشک خواهد شد. عیبی که در این تعلیم می باشد، به خوبی نمایان است. توسط این تعلیم تمام صلاحیت های انسان رشد پیدا نمی کنند. اگر عفو و گذشت چیز عمده ای بود، در آن صورت چرا به انسان قدرت انتقام داده شد؟ و چرا به تعلیم عفو و گذشت عمل نمی شود؟ در مقابل آن، تعلیم کامل، آن است که اسلام تقدیم کرده است. تعلیمی که توسط حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ما رسیده و آن این است که:

جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ ۚ ۲۹

مجازات هر بدی، بدی است همانند آن. اما شخصی که گناه را ببخشد و از آن بخشش اصلاحی حاصل آید، و شری بپا نشود در آن صورت خدا پاداش آن شخص را بر عهده می گیرد.

منظور از این آیه این نیست که هیچ وقت با شر مقابله نشود و انتقام هم گرفته نشود. بلکه مشیت الهی این است که آن، در زمان و مکان مناسب انجام گیرد. یعنی بررسی شود که آیا این جا محل عفو است یا مجازات. اگر صلاح در مجازات باشد، در آن

صورت آنقدر که شایسته است مجازات شود. و اگر محل عفو باشد، آن وقت عدم مجازات و بخشش مناسب است.

زیبایی این تعلیم در این است که هر بعدی را در نظر می گیرد. اگر به انجیل عمل شود و هر شیر و گردن کلفتی رها گردد، در دنیا فساد بزرگی ایجاد خواهد شد. بنابراین همیشه در نظر بگیرید که تمام صلاحیت ها و قوا را مرده و بی ارزش نپندارید. تلاشتان این باشد که این قوا را به موقع بکار برید. من به یقین می گویم که اسلام نقشه ی قوای انسانی را خوب کشیده است. اما افسوس بر کسانی که فریب سخنان شیرین مسیحیان را خورده، نعمتی بزرگ چون اسلام را از دست می دهند. انسان صادق در هر حال برای دیگران شیرین نمی باشد. به گونه ای که مادر به بچه ی خود، برای خورد و خوراک، تنها شیرینی نمی دهد بلکه در مواقع ضروری داروی تلخ نیز می خوارند. حال مصلح صادق نیز چنین است. همین تعلیم از هر لحاظ مبارک است. خداوند متعال خدای حقیقی است. مسیحیان نیز به همین خدای ما ایمان دارند. صفاتی که برای او می پذیریم، همه مجبورند که بپذیرند. کشیش فندر در جایی از کتاب خویش می نویسد: اگر تا کنون جزیره ای مانده است که پیام مسیحیت به مردمانش نرسیده، پس در روز قیامت از آنها چه سوال خواهد شد؟ خودش جواب می دهد و می گوید: این سوال پرسیده نخواهد شد که: شما به مسیح و کفار ه اش ایمان آورده بودید یا نه؟ بلکه آنها بازخواست خواهند شد که آیا



به آن خداوندی که صفاتش در اسلام بیان شده و وحده لا شریک له است ایمان آورده اید. خدای اسلام آن خداوند متعالی است که آن کسی هم که در جنگل زندگی می کند، فطرتاً مجبور است که به او ایمان بیاورد. وجدان و نور قلب هر کس، گواهی می دهد، که وی باید به خدای اسلام ایمان بیاورد.

حقیقت اسلام و تعالیم اصلیش را مسلمانانِ امروزی فراموش کرده اند. بپا کردن دوباره ی چنین اسلامی از بزرگترین اهداف و وظایف ما است که برایش فرستاده شده ایم.

علاوه بر امور فوق الذکر، اشتباهات علمی و اعتقادی دیگری نیز بین مسلمانان راه یافته است، که اصلاح آن نیز از وظایف ما است. مثلاً این مردم اعتقاد دارند که حضرت مسیح و مادرش از لمس شیطان معصومند و بقیه ی مردم - نعوذ بالله - ناپاک اند. این عقیده نه فقط یک اشتباه واضح، بلکه کفر نیز می باشد. و در آن، اهانتِ بزرگی به حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم شده است. در این مردمی که این گونه مسائلی را اختراع کرده و سعی در تحقیر اسلام دارند، یک ذره غیرت وجود ندارد. اینها از اسلام خیلی دور گشته اند. مطابق قرآن، ولادت بر دو نوع است. اول با لمسِ روح القدس و دوم با لمسِ شیطان. ولادتِ تمام نیکوکاران و درستکاران با لمسِ روح القدس می باشد و آن فرزندی که در نتیجه بدی به دنیا می آید، با لمس شیطان چشم

به جهان می گشاید. تمام انبیا از مس روح القدس، ولادتی باسعادت یافتند ولی چون درباره ی حضرت مسیح، یهودیان اعتراض نمودند که ایشان نعوذبالله ولدالزنا هستند و نتیجه ی رابطه ی نامشروع مریم با سربازی به نام پندارا بود بنابراین ثمره ی لمس شیطان است. برای رفع این اعتراض، خداوند متعال درباره ی حضرت مسیح علیه السلام این شهادت را داد که ولادت ایشان نیز در نتیجه لمس روح القدس بود. چون درباره حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و انبیای دیگر، این اعتراض، وجود نداشت برای همین لازم نبود که درباره ی آنها توضیح داده شود. عبدالله و آمنه، والدین حضرت نبی کریم ما صلی الله علیه و آله و سلم به نگاه عزت و احترام دیده می شدند و درباره ی آنها هیچ وقت به ذهن هیچ کسی چنین فکر و گمان بدی نرسید. آن فردی که نامش در شکایت آمده است نیاز به شهادت برای پاکی خویش دارد ولی آن کسی که نامش در شکایت نامه نیست، نیازی به شهادت برای پاکی خود ندارد.

همچنین درباره ی معراج، یک اشتباه دیگری در میان مسلمانان راه یافته است. ما ایمان داریم که حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم مشرف به معراج شدند. ولی بعضی از مردم اعتقاد دارند یک خواب معمولی بود. اما این عقیده اشتباه و نادرست است. همچنین کسانی که معتقدند حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم در معراج باجسد خویش، به آسمان صعود کردند در اشتباه

اند. حقیقت و عقیده ی درست این است که معراج در حال مکاشفه و با جسدی نورانی رخ داد. در بیداری و در حال مکاشفه با وجودی نورانی اتفاق افتاد، غیر از آن چیزی که مردم عادی می بینند. مردم دنیا طلب نیز نمی توانند آن را بفهمند. اگرچه یهودیان از حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم خواستار این معجزه شدند که با جسد مادی و در بیداری ظاهری به آسمان صعود کند. ولی قرآن در پاسخ به آنها می فرماید: قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا مِّثْلَ سُوْلًا<sup>۳۰</sup> یعنی بگو پروردگرم پاک است، من فقط یک انسان و فرستاده ای از سوی خدا هستم، انسان بدین شکل با پرواز به آسمان صعود نمی کند. این سنت دیرینه ی خداوند متعال است.

اشتباه دیگری که در اغلب مسلمانان وجود دارد این است که آنها حدیث را بر قرآن ترجیح می دهند و این هم درست نیست. قرآن کریم در مرتبه ی یقین است ولی حدیث در مرتبه ی ظنی. حدیث قاضی نیست بلکه قرآن بر حدیث قضاوت می کند. بله حدیث تشریح قرآن است، پس باید آن را در مرتبه ی خویش قرار داد. حدیث را تا حدی که متعارض و مخالف قرآن نباشد و با آن مطابقت داشته باشد، لازم است آن را قبول کنیم. ولی اگر ضد قرآن باشد، آن حدیث نیست بلکه قول مردود است، اما حدیث

---

<sup>۳۰</sup> بنی اسرائیل: ۹۴

برای درک قرآن لازم است. دستوراتی که در قرآن کریم آمده اند، حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم با به کار بستن آنها در عمل و در میان اصحاب خویش یک الگو را ایجاد نموده اند. اگر این الگو نبود امکان درک اسلام وجود نداشت. اما اصل و اساس، قرآن است. تعدادی از اهل مکاشفه، بعضی از احادیثی که بر دیگران معلوم نیست، را مستقیماً از حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم می شنوند، یا تصدیق احادیث موجوده را می گیرند.

خلاصه، امور زیادی در عقاید این مردم راه یافته اند که ضد اسلام و خلاف رضای خداوند متعال هستند. برای همین خداوند متعال این مردم را مسلمان حساب نمی کند مگر این که عقاید نادرست را ترک کرده، راه درستی را پیشه کنند، برای همین هدف، خداوند متعال مرا مامور کرده است که این همه اشتباهات را دور کرده، دوباره اسلام حقیقی را در دنیا بپا کنم. فرق ما و این مردم در این است. از اوضاع آنها-امری که اسلامی باشد- چیزی نمانده است. اینان مثل باغ ویران شده اند. دل های ناپاک دارند. خداوند متعال فقط می خواهد که یک قوم جدیدی را به وجود آورد که صدق و راستی را پیشه کرده، الگوی اسلام باشند. فقط<sup>۳۱</sup>

(الحکم تاریخ ۱۷ فوریه، ۱۷ مه و ۱۷ ژوئن ۱۹۰۶ء)

---

<sup>۳۱</sup> الحکم جلد ۱۰، تاریخ ۱۷ ژوئن ۱۹۰۶م، صفحه ۳، ۴